

برطان نظام شاہین احمد نظام شاہ

۱۹۶

نظام شاہین احمد
۱۹۶

احمد نظام شاہ نوزدہ سال بود

ذکر پادشاہی برطان نظام شاہ بن احمد شاہ بھری

مروج مذہب اثنی عشری برطان نظام شاہ بھری در ہفت ساگی بر تخت احمد نگر سجای پدر مستکن شدہ فہم جاوید
تاریخ جلوس وی کشت و مکمل خان و کنی کہ مرد عاقل و مذہب و شجاع بود بر طبق زمان احمد نظام شاہ منصب پشوا
وامیر ہنگلی مخصوص کشتہ پسرش میان جمال الدین بھنلاب عزیز الملکی منصب سرنوبتی معتز و مکرم کردید
واند و لہانہ را پدر و پسر بھرقف آورده در امور ملکی و مالی کمال استقلال بہرسانیدند قریب ستہ سال احوال
بدین منوال گذشت و غور و پی احمد الی عزیز الملک سرنوبت از اندازہ بیرون کشت وزیران صاحب کشت
مثل رومیخان و کریم خان و منیرخان رشک بردہ از پیشوا ہی و سرنوبتی ایشان آزرده و دگر کشتہ
ہر چند تدبیرات کردند وسیعی و کوشش نمودند کہ ایشانرا بر اندازند و مستامسا کرد و اندہ بیہج و ہر صورت نیست
ازین سبب از ہمہ جہت ناپوس کشتہ باکی از عورتا حرم پی پی عایشہ نام کہ مرضیہ والدہ برہانشاہ بود و کمال اعتبار
داشت توطیہ و تمہید خصوصیت پادشاہی کردہ چنین بہتہر ساختند کہ بوقت فرصت راجا جیو برادر کھترین
برہانشاہ را از قلعہ بر آورده تسلیم ایشان نماید تا اورا پادشاہی بہر داشتہ و برہانشاہ را از سلطنت معزول
کردند و از تسلط مکمل خان و منیر الملک بجات یا بند پی پی عایشہ روزی از روزا قریب بوقت
دو پھر راجا جیو را کہ کوکت چہار سالہ بود جامہ و خندان پوشانیدہ در پاکی سوار کردہ و راہ شھر پیش گرفت
و والدہ برطان نظام شاہ بحسب اتفاق بہمان وقت یا دلفرزدہ کردہ چون پیدا شدہ اضطراب عظیم در میان
مردم درونی و بیرونی پیدا آمدہ بعضی گفتند کہ در کمی ازین حوضہا افتادہ با تہد پس جمعی بوجہ منہامی آب
در آمدہ تجسس مشغول شدند و بعضی دنبال پی پی عایشہ بھرتا خند ہنوز بجانہ رومیخان نہ رسیدہ بود کہ انجمن
در وسط شھر باور رسیدہ با راجا جیو در قلعہ در آوردند و چون پی پی عایشہ خود را بجای حسدہ برہانشاہ دانستہ
راجا جیو را گاہ گاہ بجانہ خود میبرد و دیگر روز روز بجانہ خود نگاه میداشت بہمان کردہ کہ بجانہ خود میبردش تا بعد از چند روز
چون آن سہر فاش شد و ہمہ کس دانستند کہ آنجا بہر رفت و تخریبات امر شدہ بر زمین مکمل خان و سہ

تاریخ فرشته

مخالفت برهان شاه و ماجاتو پیش از پیش کوشیده و لحظه خود را از خبرداری معاف نداشت و در تربیت و پرورش
برهان شاه چندین دست تمام بجای آورد که در ده سالگی کافیه و متوسط را باستحقاق خواند و حفظ نسخ را خوب نوشت
و در مجلس در نفسی نظام شاه در کتبخانه رساله در علم اخلاق و سلوک پادشاهان بخط نسخ پاکیزه بنظر مؤلف
آمد که آن شاه این مهارت در قوم بود که کاتبه شیخ برهان بن ملک احمد نظام الملک الملقب
من المخرجه الجوی و بنا بر آنکه میان سخنران و ادای نظم خصوصیت و عداوت از حد گذشت ایشان بی علاج شده
با پیشش و زبردت اتفاق کردند و وقت شب از احمد گریه بیرون آمده با موازی بیست هزار سوار راه برادر پیش
گرفته و مجلس شیخ علاء الدین عماد الملک رسیده بمقدمات زبانی تسخیر ولایت احمد مکر با سهل و جوی
باز نموده عماد الملک بگفته از باب عرض فریب خورده و شکر خود را جبر جمع آورده از کاویل ایلچور حرکت
نمود و بهر سه نظام شاه رسیده قصبات و پرکانت را قاپض شد مگر خان این خبر شنیده و بجای بیست
بر دفع آن فتنه کماشت و سپاه ظفر دستگاه کرد آورده در طارنت برهان نظام شاه و خواجه جهان دکن
حکم برینده و با و بیبه و کوبه تمام با استقبال عماد الملک روان گردید و در حالی قصب را نوری در شنید و رسته
عنه و تسخیر تقارب فرقیین روی نمود و بهر دو سپاه رزق خواه نینمه و میره و قلب و ساق و کینکا و ارا
و کمل خان در آن روز بر شاه را بواسطه صغریسن با آذر خان غلام ترکش که تا ملک او بود و دین ساخته
در قلب نجا پداشت و خود بازوی شها من کشته بچنگ مشغول شد تا لغیر کرنا در حبس اسیر کلنگ
و جوش و خروش کوش فلک آنوس کر کرد زمانه جفا کار از مشا به آن کبر و داریه بر اسان کشته خواست خود را
از چنبر فلک بیرون اندازد و بسد ام خون آشام از بیم صمصام مبادد ان کیوان مقام از پنجم حصار سپهر قدم فراتر
هند لا کفتی روز کار در آزار یکبار غبار نیستی بر چسبده بستی جنت و دست قضا رفته حیات کائنات ازیم
کیست بدیت ز باریدن تیغ استن قشان همیشه برون از تن گشته جا در آمد چنان در فلک
کوسر کین که چون بغض میجت از جازین زغزین کوس غیرت سر و شش تور همیر بخت در دل
ز کوش قناد بر بس ز بس کشتگان بدان پوشش شده بره آسمان و چون در کارخانه قضا و قدر

برهان نظام شاه

۴۰۰

قبل فتح و فیروزی بنام برهان دین و دول نواخته رسم بریت بر چهره احوال عمادالملک کشیده بود و سراسر آئینه
بعد از آنکه در کشتش و کوشش راکب از کار و مرکوب از توان بازماند عمادالملک و سایر امرایان از معرکه بر تافته
تا پنج پورده پیش موضع توقف را پسندیده نداشتند و مال و منال و اسب و خیل ایشان بجزیره تصرف نظامشابه
در آمد بسیاری از ممالک برابر خراب و ویران گردید مگر خان چون نظامشاه را بر داشته تعاقب نموده بمیان
ولایت برار در آمد عمادالملک سلامتی را منحصر در فرار دانست بجانب برهان پور رفت حاکم آنجا بواسطت جمع از علما
و مشایخ صلح در میان آورده نوعی میثاق بست که بر کتبت بقام خود شتافتند گویند یکی از اجداد نظامشابه گلگرتی پاتری
بود سببی شده جلای و وطن نموده بولایت برهان پور رفته در آنجا رسید و چون سلطنت بنام او در ایشان رسید
برایم که خویشی و قرابتی داشتند همه از حیا که با هم می آمدند و اشتیاق و وطن غالب آمد و مکرمل خان از زبان برهان
بعاد الملک نوشت که چون ما را به پرگنه پاتری که بشما تعلق دارد و در سراسر جدا واقع شده چنین نسبت است و طبعه پاری
مقتضی است که آنرا با اینجانب واگذار شده در عوض پرگنه دیگر از ممالک ما که در محصول زیاده بر آن باشد بگیرند
عمادالملک قبول آن ننموده چون دانست که آنجا نزاع بر سر آن خواهد شد و بر آئینه از راه امتیاط قلعه در آن پرگنه
ساز کرده مکرمل خان پنجم داد که ساختن قلعه در چنین جای موجب است که اکثر اوقات از مردم شامبر جدا مانده است
و توشیش برسد مناسب است که آنرا موقوف دارند عمادالملک پروای آن ننموده قلعه را بالتامم بسازید
و بخاطر جمع بار الملک خود شتافتند از بازی روزگار غافل گشت ناگاه مکرملان بهمانه قشتج بالا کمان دو کمان
و منازل بیلوره لشکر جمع آورده در سینه اربع و عشرین و تسعایه در کاسب برهان نظامشاه چند منزل بجانب
روان شد و یکبار عطف عمان کرده با یلغار به پاتری رفت و قلعه را احاطه نموده طرح جنگ انداخت و لیران قلعه
کشای بخندق در آمده بعضی کمینها بنا کرده بند کرده چون دعای سحاب عروج نمودند و بعضی نیز دیانها نهادند چون نمودند
بر منارها بر آمده و حصار را مستر ساخته ولایت پاتری متصرف گشته میان مخد عوری که در قشتج آن حصار پیش
از دیگران لوازم سعی و مردانگی بطور رسیده بود بخواب کاظمان سراسر از کشته ضبط قلعه و آنجا در وقت بوی
گرفت و نظامشاه دین گرت نیز مظفر منصور با هم می آمدند کرده بمقتضای جوانی عاشق آمدن نام لونی گردید

و عشق بدر بجا علی رسید و در بحال کجای در آورده بزرگت این حسرم ساحت لطفی او انبساط نمود
 ممکن آن که مرد کامل و نال بود پیش تخت سر بر زمین نهاد و انکشته کالت وزارت بوی سپرده سر و سر داشت
 که مدافعت که شکاک چنان سال بود یکمین سب و در کاه حسب تقدیر خدمت مرجمه سبب رونق که بود میان
 اقبال بادشاه بقدر چهره ساینده کنون که بدولت و سعادت می تواند خود بهجات سلطنت یر دانست پیر غلام خود را
 ازین امر معذور دارند طینت بهست که مالکان تحسیر آزاد کنند بنده پیر بر شاه
 چون مبالغه و ابرام از اندازه انبوه دیدند و در پیش و شته فرزند ویرانه امرای نیار کرده بند منصب پیشوایی
 جنو کنی ساکن قصبه بکار ارزانی داشته مکمل جان در خانه خویش منزوی گشت و کاه که در تحلیف نولشان و فرزندان
 روزگاری انبیا و ائمه می بختند چهره بار آمده و سلام بادشاه کرده در ساعت مزاجت می نمود بیچ وجه در مقدمه است
 دنیا دخل کرده بحال خود می بود ناگوار بجزارت است ایزدی پیوست و مرغان و مشربین و تنها به چنانکه بیاید شاه طایفه
 با حمد مکرر لیس آورده در سلک مجلسیان صفا می نظر کردید و در سبب معذوبه که در آنوقت رواج تمام پیدا کرده
 بر شاه نشاء دخته خوابی از شیخ ایشان داده بود از میان قوم شاه طایفه مستاصل گردیده و انجمت اندام و ش
 مجلس بهشت آیین ممنوع شده و انتم از آن وصلت و نسبت پشیمان شده علمای پای بخت را سرزنش بسیار فرمود که
 چنانکه شاه طایفه اعلان آید سبب بدلائل و برایین قاطعه خاطر نشان من کرده است اما چرا چنان کردید و در سینه
 و تنهایی برهان اعظم شاه و اسمعیل و دلشاه بعد از شاه طایفه بر خا بر قلعه سولاپور ملاقات نمودند و ارکان دولت طرفین
 پی پی مریم دختر یوسف عالیشان را بعد از دواج بر شاه نشاء آورده حسین و طوی بزرگت ترتیب دادند بنا بر آنکه به شاه
 بگوانی و عنبره متعده شده بودند که قلعه سولاپور در حبس از پی پی مریم خواهر سیم داد بر آینه بر شاه مطالبه انقله نمود
 اسمعیل عا و نشاء جواب داد که از یعنی خبر نیست اگر بعضی از اقران دانسته حرفی بر زبان آورده باشند اعتبار ندارد
 بر شاه نشاء باستصواب و تحلیف شاه طایفه دیگر از آن مقوله حرفی مذکور نشاء باخته با حمد مکرر آمده پی پی آند و والد حسین
 نظام شاه چون با پی پی مریم سلوک نامیوار نموده مدتی برین منوال بگذشت اسمعیل عا و نشاء بر رسولان نظام شاه که
 در حیا پور بود گفت با تریر با فرزندان سلاطین چنین مسلط ساختن از حرم و اصالت بعید است و این سخن بسبب بر شاه نشاء

۹۲۹

۹۳۰

برهان نظام شاهنشاهی

۲۲

مقاله سیم روز سیم
بحث بطول انجامید چنانکه در همان زووی شاه طاهر را نزد امیر میرزا و ملا حمید استرآبادی را پیش عماد الملک به مجانبت فرستاده و ایشان را با خود متفق و متحد گردانیده در سنه احدى و ثلاثین و تسعمایه با اتفاق انجامت باسی همسازان و توپخانه بسیار بقصد تسخیر قلعه سولا پور روان شد و اسمعیل عادل شاه با نه هزار سوار تیر انداز معرکه گذار استقبال نموده در سه صد تلافی فریقین واقع شد و جنگی که طبیعت از تصور آن در سراسر آید بظهور رسیده تخت علاء الدین عماد الملک از حمایه خان بکوانی شکست یافته بی توقفت بجانب کاول کر سخت و برهه نشاه مدائمی خبکت از کثرت ترده گرمی بیواتشکی بر و غالب آمده بیوشش کشت و خورشید نام غلام ترک که آبدارش بود آب بوی رسانیده چون بیوشش آمد غلامان ترک و حبشی باستقواب شاه طاهر سلاح از بریش کشنده و در پاکی انداخته بجانب احمد نکر روان شد و در سنه ثلث و ثلاثین و تسعمایه عماد شاه بخرکین اسمعیل عادل شاه بمسراهی سلطان فوج قبضه قلعه پاتری را از تصرف نظامشاه بر آورد و برهان شاه بر فاق محمدوم خواجه جهان دکنی و امیر برید بانگرمی آراسته و پیرانته نسبت پاتری حضرت فرمود و در مدت ۱۰ ماه بضر بویب و ضربن صاعقه آثار خلل در بنیاد و حصار انداخته مفتوح گردانید و از پنج بنیادکننده پرکنه پاتری را دیگر باره محترقت کردید و از بهمانه معتبر ده لغانه نظامشاه شنیدم که پیش از سلطنت نظامشاه بجزی چندین سال بعد از نظامشاهیه از برانهم پرکنه پاتری بودند بقربیب بسبی تغییر مکان کرده بولایت بجای گرفته بودند و بسبب سپردند چنانکه گذشت چون ملک حسن نظام الملک بدولت رسیده ملک احمد بخر سلطنت بر سر خود مرتفع ساخت بهمانه خویشاوند از بجای نکر باحمد نکر آمده همیشه بعرض سلطان میرسانیدند که فلان قریه از قلعه پاتری در قدیم الایام تعلق با به اجداد ما داشته ملک احمد عماد الملک پیغام نمود که چون ما را پرکنه پاتری چنین نسبت است و طیفه یاری مقتضی است که آن پرکنه را بایخانب رجوع نموده پرکنه دیگر که محصول آن مراتب زیاده باشد از محاکمات من بگیرند عماد الملک قبول آن امر ننموده آن مجتهد در میان بود که تقریباً است شده برهه نشاه آن پرکنه را بقبض خویش در آورده موضع موروث بهمانه خویش و قرابت خود که رئیس کفره بودند بطریق انعام عنایت فرمود تا زمان استیلای لشکر جلالت محمد اکبر بادشاه بطن آن قریه تعلق با ایشان داشت از سببها بیوشش تا قریه آن قلعه را نیز که در تصرف ولد خواجه بودند

نایب فرشته

۴۰۳

مقاله سیم روضه نهم
۱۵۱۶

جشی بود شرف سائمه عازم تسخیر انچه چو کرید عماد الملکت تا به بقا و است نیارده بر نسبت سابق به بر ما بنور رفت
 و سلطان محمد شاه فاروقی در مقام امانت و کونک شده با اتفاق متوجه جنگ نظام شاه و امیر برید شدند و بعد
 از وصول قریب و جوار جنگ صعب واقع شد و عماد الملکت و محمد شاه سجال ابرو پریشان به بر ما بنور کر بختند
 نظام شاه سید فیل و خیمه و سرکاره و سایر کارخانجات سلطنت ایشانرا تصرف کشته اکثر ممالک بهر اراغجه تتر
 خویش در آورده عماد الملکت و محمد شاه احوال بر بنحوال معاینه کرده کسان معتمد با تحف فراوان نزد سلطان بهار
 پادشاه کجرات فرستاده طلب استعانت نمودند سلطان بهار امداد ایشانرا فتوحات غیر متناهی تصور کرده با هزار
 و لشکر بیست و سه تن و شش و پنجاه هزاره تدر باره سلطان پور متوجه دکن کردید و برهان نظام شاه مضطرب کشته
 تخت کتابت پادشاه و اطلاع شاه طایب مشتمل بر تهنیت جلوس و اظهار اخلاص و عقا و بدلی نزد پادشاه
 ارسال داشت و در اینجا این فقه به درج نمود و با بطلان عواطف آئی و اشن است که عنقریب منیان قبل
 فرود توجه جنود حضرت قرین سعادت قران باستیصال اعادی ایچ و دو بسامع یکجهت ان برسانند و بشان فرح
 بخش مرتب رسان بشارت **قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَنَرْتَقُ الْبَاطِلُ** در اطراف و الکاف ایندیار منتشر کردند
 تا منتظران همیشه دار و معتقدان خدمتکار باقبال تمام استقبال نموده مقصود حاصل نمایند و همچنین مکتوبات مشتمل
 بر طلب امانت نزد اسمعیل عادل شاه و سلطان قلی قطب شاه مرسل داشت سلطان قلی چون بکلیت کفار کج مشول
 بود آنرا بسا ساخته عذرخواست و اسمعیل عادل شاه شش هزار سوار غریب و غویب زاده از لشکر خود انتخاب کرده
 بهرایی امیر برید که خود را از جمله امرای عادل شاهی میدانست بهر پادشاه با جنه از موفور و براق سفیر
 فرمود و چون سلطان بهار جنبه استخلاص قلعه با پر و پاتری میان ولایت برار در آمده طبع در الملکت کرده چنگ
 توقف فرمود و عماد الملکت از زوال ملک خویش میسیده معروض داشت که این ولایت تعلق به بندکان دارد
 اگر قدم پیشتر نسا ده و بر پادشاه را استاصل ساخته برخی از ولایت او به بنده عنایت فرمایند سر
 زن و فرزند خود از قلعه کابل بدینجا نب فرستاده و این ولایت را با تمام تسلیم نموده پیوسته بلامرک باغبان
 سلطان بهار را تاس وی مبذول داشته بجانب اردوی نظام شاه که در کوهستان بیراقامت داشت
 توجه

برغان نظام شاه

۲۳

مقاله ترم روزنامه
مطرحه

متوجه گردید و امیر برید با شش هزار سوار عادلشاییه و شش هزار سوار خاصه خود استقبال نموده مابین قصبه پن ویر
در اثنای کوچ بر افواج کجراتیان تاخند و قریب دوسه هزار سوار بهادر نامی بقتل آورده و اموال و اسباب
بسیار مع بقا دست فرزند کجرات بست آورده سلطان بهادر از مشاهد آن احوال برشته چنانچه که این خبر باد
رسیده بود مقام گرد خند او ند خان وزیر را با بیت هزار سوار حجه تدارک انتظام نامزد نمود امیر برید پی
مطارحه نظام شاه محاربه آن لشکر عظیم با خود قرار داده برابر ایشان درآمد و پیش از آنکه بهادران طرفین
در هم آویزند هر دو لشکر متوجه یکدیگر شده در هم آویختند کلاب دکن کلاب کجرات را شکست
امیر برید و امرای عادلشاه دل بر نفس بستند بعد از تسویه صفوف امیر برید پشت بر مسرکه داده در کین رفت
چون لشکر کجرات پی محاربه آغاز غارت و تظلم کردند بیکبار امیر برید از کینگاه برآمد و شمشیر در ایشان
نثار و در یک نفس لشکر چنانرا زیر و زبر کرد این سلطان بهادر بیت هزار سوار دیگر بسر کرد که عماد الملک و
خان اند خان فرستاد برغان شاه امیر برید و خود جهان تاب مقاصد است آن لشکر در حوض خویش غنیمت تحویل داد
پرده شدند و در آنجا نیز از تعاقب کجراتیان اقامت مینگشته بجانب جیز شتاخند و در آنوقت والده برغان
که دختر یکی از اکابر استرا با بود فوت شده در آن بلده مدفون گشت سلطان بهادر با حمد نکر آمده خود در محوطه باغ
نظام و امرای منصبداران در خانهای احمد نکر نزول نمودند سلطان بهادر حکم فرمود که سنگ و آهک که درون
باغ نظام حجه ساختن بعضی عمارات مهیا و مستعد بود بیرون برده چو تره رفع و وسیع حجه تاشای حجت
فیل بهارند بنایان چاکه است چون مصالح و سامان موجود دیدند در یک شبها نوز آن چو تره را که بجای چو تره
استمار داشت با تمام رسانیدند و سلطان قریب چهل روز صبح تا شام نشسته سلام غلابن مسکرت
و فیل و آهوه و اشتر و دیگر حیوانات حجت انداخته تفریح مینمود و میخواست چند کاپی اقامت نماید از آن عمر
که امرای نظام شاه بریده کشته بکنند شتند که از هیچ طرف غل و دیکر با محتاج بغراخت بار دوی کجراتیان
رسد در این اثنا چون از مزاحمت دکنیان و عدم وصول آنقه قحطی پدید آمده بسیاری از آدمیان و فیلان
و اسبان بکشتند خداوند خان و دیگر امرای کبار کجرات بعرض رسانیدند که اگر دویه تسخیر این سرزمین

خاطر ششاه است صلاح دولت در آن می بینم که اول قلع دولت آباد را که بر سر راه کجرات است مستخر و مفتوح سازند بعد از آن با حمد نگر مراجعت نموده در تسخیر قلاع و بقاع دیگر بکوشند سلطان بهادر التماس ایشان قبول کرده اما در باب کوچ نمودن تاخیر داشت درین اثنا خواب مهیب دید که در باغ نظام جماعتی بصورت عمارت از غایت عمارت بعضی منقله های آتش در دست و بعضی کوهها و سنگهای بزرگت را گرفته متوجه پلنگ شده میخوابند که آنها را بروی اندازند سلطان بهادر سراسیمه از خواب برخاسته با جمعی از نزدیکان خود قتل آن واقع نمود ایشان معروض داشتند که در این موضع در عهد نظام شاه جنگی عظیم واقع شده از کافران و مسلمانان جماعت کثیر در جهنم مستی گشته شده اند و ارواح آنها را چون عروج بعالم علوی میسر نیست درین جهان سفلی مخصوص در مقام متوطن می باشند و بصورت شیاطین متشکل میشوند سمجیل این خواب از آثار آن باشد سلطان در همان شب قتل آن مکان نموده نزدیک کالچوتره در ضمیمه حنجرگاه استراحت نمود و در آن دو سه روز متوجه دولت آباد گردید بعد از وصول عماد الملک براری و امرای کجرات را بمحاصره قلع مامور ساخته خود بالعماد محمّد شاه فاروقی در بالاکهات دولت آباد نزول نمود برهان نظام شاه ایچی نزد اسمعیل عادل شاه فرستاده پیغام کرد که آن برادر در باب امداد آنچه شرط مرگت و یاری بود بجای آورده اند لکنت بنفس نفیس تا خود متوجه این جانب نشوند ازین در خط خلاصی میسر نخواهد شد عادل شاه جواب داد که کفار بجای نگر در حوالی رایجور نشسته در کینگاه منت اند برگاه من از اینجا پور حرکت نایم ایشان زاتب گشته عبور نموده این مملکت را تاخت و تاراج خواهند نمود اکنون پانصد بهادر مستخرج و اسب سپهر گردی حیدر الملک قزوینی اضافه کومک سابقه روانه نمودم امید که بفتح و فیروزی مستبشع و مسرور گردند بر شاه از آمدن عادل شاه مایوس گشته در کار خویش حیران گردید و بنا بر آنکه رعیت و سپاه از پیشواشی شیخ جعفر آزرده و دیگر بودند از آن منصب معزول ساخته کانونرسی را که بمن شیخ مذکور بود و بعقل و فراست و امانت و دیانت القاف لاکلام داشت بخلعت پیشوایی مفتخر و مهابی گردانیده و بصواب دید او از خبیس برآمد که آمده بقدر قدرت و امکان لشکر فراهم آورده و در همان زودی با تمام لشکر دکن بملاحظه تمام متوجه دولت آباد گشت و بجوای لشکر سلطان بهادر رسید و در چهار گروهی لشکر کجرات

برطان نظام شاہ

۲۶

مقالہ سیم روز دوم

۱۵۳

میان کوہستان فرود آمدہ روز و شب ہر لوازم ہوشیاری تقصیر کردہ قریب ستہ ماہ در مقابل لشکر سلطان
بہادرنشت و چون دکنیان تباخت حوالی کجراتیان قیام مینمودند آخر الامردندان جسکر افشردہ قرار جنکات
فوج دادند و بزرکت و کوچکت مستعد قتال کشتہ اعلام جہالت ہر افراشتند سلطان بہادرنیمعاملہ لظہار یافتہ
امیر برید کہ بشجاعت و تہور مشہور و معروف بود در روز نوبت خود مستح و مکمل شدہ بطریق ایام سابق بہانہ
مانع آمدن و وصول غلہ و علف متوجہ لشکر گاہ سلطان کردید و باستظہار لشکر عادل شاہی بی رضت و معرفت نظام
فوجہا راستہ مرتجب جنک صف شد و چون این خبر در اردوی دکنیان انتشار یافت بر شاہ شاہ کہ شجاعت
و پی باکی امیر برید بواجی میدانست در ساعت مستعد قتال کشتہ از عقب امیر برید روان شد و وقتیکہ
آتش محاربه التماس یافتہ امیر برید و بہادران عادل شاہی بجنک مشغول بودند بدیشان رسیدہ کجراتیان را
منہزم کرد آسیندند سلطان بہادرن چون از رسیدن نظام شاہ خبر یافت خداوند خان و عضد الملکت و صفدر خان
و اکثر امرای کلانرا ہدافہ ایشان فرستاد و آنجماعت چون با فوج خود میدان قتال متوجہ گردیدند و عالمان میوات
کہ عمدہ سرداران احمد کر بودہ در محل اول قبل رسید بر شاہ و امیر برید صلاح در توقف ندیدہ عنان از سر کہ
بر تاقند و باز بمیان کوہستان در آمدہ چون دانستند کہ در میدان لشکر کجرات نیستند بگفتہ کا نوزخی کسان
تر و میران محمد شاہ و عماد الملکت فرستادہ در دوستی زدند و بوجہ واپس دادن فیلان و قلاع از خود ستان
پیران محمد شاہ و عماد الملکت بمنزل خداوند خان کجراتی کہ در زیر سلیم النفس و بیکوہہ خلایق بود رفتہ گفتند کہ ما را
مقصود آن بود کہ بد سلطان پاتری و ماہور را از تصرف نظام شاہ بر آوریم و خطبہ برابر و احمد بکر نام او خوانندہ
ہر سال تخت و پدایا بچہ او ارسال داریم و حال آنکہ طمع در این ملک کردہ میخواید از دست ما اتزاع نماید
خداوند خان گفتہ این کاریست کہ خود کردہ اید ہر گاہ حکام دکن یکی بگفتہ شدہ از میان خود منازعت در نوبت
مقرون بصواب خوانید بود مشارالہما مقصود و فہمیدہ از مجلس برخواستند تخت عماد الملکت از مورچا خود غایب و تو
بسیار بدرون قلعہ و لٹا با و تر و منجن خان کجراتی کہ خسر و انجم برج سرطان شتافتہ بنگام آس
کہ خیمہ و سایبان سنجابی صاحب بلند کشتہ از بارندگی تر و در حرکت دشوار کرد و عماد الملکت حیرت و خیرت

سجی که داشتیم نیز شب بچای شب ایچچوریت سلطان بهادر با محمد شاه فاروقی دارکان دولت در باسجا
و توقف کنکاش فرمه و یکی گفته بعد ازین ندی تبتی و دیگر سبده بر آب شده غله و آذوقه از ممالک کجرات
و خاندان خواهر رسیده و احتمال کلی دارد که سلاطین دکن با تصرف و با اتفاق متوجه شوند و محبت طولانی
کرده و صلاح دولت در آنست که این ممالک نظام شاه و عماد شاه و مسلم داشته با طاعت و فرمان بر
اختصاص بخشند پس برهان شاه و عماد شاه تجویز می نمودند شاه خطبه بنام سلطان بهادر خوانده و جهان معتمد
و برای فرستادن تا بساط منار غت در چیده کجرات رفت و برهان شاه با حمد کمر آورده میران محمد شاه پیغام نمود
که بومده و فغانیست و قلعه یا تری و ما بومر مع فیلان بهادر الممالک و بهید برهان شاه سی فیل که در خنک
را لوری از باست میران محمد شاه گرفته بود مع کتف و برای لقیه جته وی فرستاد و بهادر الممالک اصلا
خود را نشناخته بلا و لغو جواب نداد محمد شاه چون مقصود خود را حاصل دید دیگر از جانب عماد الممالک
سخن بگفت با برهان شاه ابواب خصوصیت و اتحاد پیش از ازل مفتوح ساخته برهان شاه سال و یک مرتبه ظاهر
با اشیای نفیسه و چند فیل نامی و سپان تازی بر سر رسالت نزد سلطان بهادر کجرات فرستاد و آذوقه
ملاقات شاه طاهر را در معرض توقف انداخته میران محمد شاه نوشت که چنین شنیده ام که برهان الممالک زیاده
از یک مرتبه نام ما را در خطبه مذکور ساخته است میران محمد شاه در مقام اصلاح گشته در جواب نوشت که برهان
الممالک مخلص و کلیت شایسته با بر ملاحظه سلاطین دیگر اگر از خلافت محمد امری بصدور رسیده باشد معذور
دارند و ملاقات ایچی او حسب التماس این سبده بگیرند سلطان بهادر ملاقات شاه طاهر کرده خندان در تعظیم
و تجلیل او کوشید و خداوند خان برداشتمندی و سجاده شینی انجناب آگاه گردیده بسع سلطان بهادر
سلطان بهادر جته نداشت و تلافی مافات مجلسی عظیم آراسته یکی از مفتربان را بطلب شاه فرستاد و متسی که حاضر
شده بالاتر از جمیع اکابر و علما جای داده گفت اگر از ما نسبت بهلا زمان شما تقصیری و تقاعدی رفته باشد
مواخذة نفرمانید که در مجلس اول فراخو مرتبه برسل با شما سلوک نکردیم کن درین مجلس فراخویشان و حالتشان
لوازم اسرند و اکرام بجای می آوریم کوسید جمیع علمای کجرات و خاندان که در آن مجمع حاضر بودند هر یک

برهان نظام شاه

۲۰۸

خود را اعلم علماء سب بعد میدانستند از تقدم شاه طاهر بر شکست برده و کت حیدر بوشش آوردند و سخنان ناشیسته
مقاله سیم روز سیم
بر زبان جاری ساخته و بیچ دنا بگشتند سلطان بهانه خود را از حکم فرمود که ابل فضل را در مجلس خود جمع کرد
با شاه طاهر صحبت علم مباره و چون مجلس منعقد گشته یکی علمای بر کیفیت حالات شاه واقف شدند بی احتیاس
بولویت و اخصیبت او اقرار و اعتراف نمودند و از ادای مذکور پشیمان گشتند و این معنی چون بسع سلطان
بهادر رسید در احترام آنحضرت بیش از پیش کوشیده بعد از سه ماه رخصت اخراج ارزانی فرمود و در سه
سبع و ثلاثین و تسعای چون سلطان بهادر بر سلاطین خلیه مسلط گشته ولایت مند و بتصرف خود آورد برهان نظام
بیش از پیش از شوکت سلطان بهادر متوجه گشته شاه طاهر را باز با نرسو مهن جهت مبارکباد فتح روانه ساخت
قضا را و قتی که به برهان پور رسید سلطان بهادر نیز آن بلده آمد و میران محمد شاه طاهر را ملاقات سلطان
داده بدلیل و برای این اخلاص نظام شاه را خاطر نشان کرد و کت صلاح دولت در آن می بینم که او را تعویت نموده
از خود سازند سلطان بهادر چون پادشاه صاحب داعیه بود و کراهی دور کار ساختن راه میداد و میخواست که با پاد
دلی بمسری نماید سخنان محمد شاه را در فضایی ضمیمه جلوه داده قبول آن نمود محمد شاه طاهر را با لطافت و عنایا
سلطان مستظفر و مستمال کرده انیده بتعجیل بهرجه تا متر شاه طاهر را با محمد کر فرستاد که برهان شاه را بزودی
برهان پور آورده ملاقات سلطان دید شاه طاهر شتاب سحاب با محمد کر رسید برهان شاه را تکلیف غز
برهان پور نمود برهان شاه سخت از رفتن ابا نموده در آن کت بکفته کا نو ترسی قبول آن امر نمود و پسر بزرگ خود شمرزاده
حسین را اولی عهد ساخته و جمیع امور مملکت بکا نو ترسی رجوع کرده با جماعتی قلیل که عدد آنها از سوار و پیاده
بهفت هزار می رسید با اتفاق شاه طاهر متوجه برهان پور شده و با ابراهیم دبیر تونی و سا باچی شب
نویس را بطریق ایچی گری بوسطه قرار کیفیت ملاقات و تعیین پیشکش و بعضی امور دیگر پیشتر از خود به برهان پور نزد
محمد شاه مرسل داشت و چون بکنار آب بتنی موضع یا کله لوی که نزدیک برهان پور است رسید محمد شاه با استقبال
شاه طاهر آنحضرت دریافت و تحریات آنحضرت گفت چنین مقرر شد که سلطان بر تخت نشیند و با سوار
کرده با سیم برهان شاه طاهر در خلوت خوانده کت برگز خواهر شد که فدائی بر تخت نشیند و با سلام کرده

بایستیم بهتر است که فسخ اراده نموده کار بجاری از حقیقی بگذاریم شاه طاهر گفت شرط دنیا داری آنست که یکروز بنا بر صلاح دولت غایت فروتنی بخود قرار دهید و سالها برسند که مرانی بغرابت و شوکت مشنگن بوده زندگانی کنند برهان شاه که پادشاه مقلد و دانا بود از استیو کینار حبه التماس شاه طاهر مبنی دولت داشت لیکت همان لحظه شد طاهر تدریجی بجای رسید و معروض داشت که نزد بنده مصححی است بخط امیر آقونین علی علیه السلام که سلطان بهامد خبر آن شنیده بسیار خوانان است بخاطر میرسد که این مقدمه با خداوند خان در میان مناسد و روز ملاقات آنرا بسرا بریم تا سلطان بی اختیار گشته از تخت فرود آید و با استقبال شتاب برهان شاه منبسط خاطر گشته روز دیگر که شهنشاه شرقی تراود پای بر تخت نشاید فلک نهاد با تفاق میران محمد شاه و شاه طاهر بجایی که جهت ملاقات ترتیب داده بودند متوجه شدند و چون نزدیک مسکن پادشاهی رسیدند طاهر مصحف اقدس مذکور بر سر نهاد و با تفاق بر شاه داخل سپرده شد همیکه از دور چشم سلطان بر ایشان افتاد از خداوند خان پرسید که بر سر شاه چیست خداوند خان گفت مصحف خط امیر آقونین علیه السلام سلطان بهامد بی اختیار از تخت فرود آمد و با استقبال شافت اول مصحف را در یافت و سه مرتبه بوسید و بر چشمان مالید و همچنان ایستاد سلام برهان شاه گرفت و بزبان کجراتی گفت چونی وجه حال او را که او بفارسی مشکلم شده جواب داد که از تیار زندان جسامم و از دولت پادشاه خوشوقت و خوشحال پس سلطان باز بر تخت برآمد برهان شاه و شاه طاهر و محمد شاه در مقابل ایستادند سلطان بهامد از ایستادن شاه طاهر کمال اضطراب برسانیده تکلیف جلوس فرمود شاه معذرت خواسته چون تکلیف سه مرتبه بگرفت شاه طاهر بعضی رسانید که حکمها مطاع بر سر جای دارد اما بنده را با نظام الملک نسبت نفری و صاحب در میان است شرط ادب باشد که او ایستاده باشد بنده بنشینم سلطان تا چارگشته گفت که او نیز بنشیند شاه طاهر دست برده ن شاه را گرفته بنشانند و خود نیز دست او از روی ادب بفاصله فرو نشاند سلطان است باین کرده پس بزبان بسیار فرموده بفارسی متکلم شده برهان شاه گفت در بندت تمنی انقلاب ایام چون گذرنده و بنا سازی روزگار چون با تمهات رسانیدی بر شاه مراسم تعظیم تقدیم رسانیده معروض داشت که ادب

مقدیم روزی
شد

که خست تمام آن باقبال باز کرد و فراتی که آخر بومال انجام عداوت خست تماش مراد است ابتدا فراموش کرد
بجز الله تعالی و تقدیر که آنچه بسالهای دراز گذشته بود این عداوت یک لحظه تلافی آن همه کرد چون سلطان
بهاورد جواب بر شاه را شنیده زبان پتخمین و آفرین کشاده میران محمد شاه گفت شنیدی که برهان الملک
چه جواب داد گفت چون دور بودم خوب شنیده شد و سلطان بهاورد سوال و جواب مایبار و دیگر با آواز بلند چونیکه
جمع حاضر مجلس بشنود بیان کرد شاه طاهر بر پای ایستاده گفت که آنها اثر القات سلطانست
امید است که روز بروز آثار عنایت و شفقت بیشتر مری کرد و سلطان بهاورد که خنجر و شمشیر مرصع که بر میان
بود کشوده بدست خود بگر برهان الملک بت و چون تا اثران لفظ شاه بر خود اطلاق نموده بود گفت خطاب
لفظ مشابهی مبارکت باشد و پس از لحظه بر اسپ خاصه خود سوار کرده گفت من شنیده ام که اسپ سواری سیکو
میدانی برین کمیت عربی خاصه سوار شده کرد سراپرده بگردان چون برهان شاه سوار شده اسپ را برود
دکن کرد ساخت سلطان بهاورد زبان پتخمین و آفرین کشاده فرمود این سوار پنی چتر خوشنایت اشارت کرد
تا چتر و آفتاب کیر سفید که از پادشاه مندر گرفته بود بر سر او مرتفع ساخت و محمد شاه و خداوند خان را سکه
کرد که برهان شاه را بچنین سواره چتر بر سر گرفته از سراپرده بیرون برند و بدایره اش رفت سراپرده ای
سلطان محمود و بطی حبه او ایستاده کرده مبارکباد کوسید روز دیگر سلطان بهاورد چهار کرسی عطار روی
سجانب تخت گذاشته جشن عالی فرمود و نظام شاه و شاه طاهر و میران محمد شاه و شیخ عارف ولد شیخ
اولیا را طلب کرده بر آن کرسیها نشاند و در تکلفات رسمی و لواضعات عرفی فرود گذاشت فرموده پنج
سراسر و دو عدد و فیل مست و دو اوزده آهوی جنگی نظام شاه داد و دو اسپ و یکت فیا بزرگت شاه
طاهر عنایت فرمود و سپر عالم خان میواتی را که او نیز عالم خان خطاب یافته بمضرب و اقطاع پدر رسید
بود بخت و کمر خنجر و بند شمشیر مرصع سرافراز ساخت و چون شنیده بود که برهان شاه چوکان خوب میبرد
قریب دو گری با نظام شاه بدون سراپرده که وسیعتر از دایره بیط بود چوکان باخته بچنان سواره برود
پد شاه بیرون رفتند و حواجه ابراهیم و سا باجی که پیشکشها طیار کرده ایستاده بودند بظرف آورده سلطان

اگر چه همه را خوشوقت و مسرور به مستبج گردانید اما از آنجا که یک سیکل مصحف و یکت شمشیر که نام یکی از خلفای عباسی متعوش بود و چهار فیل است و دو اسب عربی گرفته بنظام شاه گفت باقی چیزها مع حسب هیچ ممالکت دکن زنجشیدم و بیانشاعت رخت انصراف بصوب احمد کرارذانی داشته بیت
 راجا شادمان مرکب روین کردو خوارش در اعنبر نشان کردو برهان شاه بعد از همین مرصبت
 ان گذارش بالا کلمات دولتا با واقعا زیارت شیخ برهان الدین و شیخ زین الدین کرده و مجاوران
 طیره ایشانرا به نذر و صدقات فراوان سرور القلب ساخته چون بهنگام گل چنپه بود در کنار حوض قتلو فرود آمده
 پنذ گاه در منزهات دلکش آمد و بعیش و عشرت پروخت و بموجب فرمان شاهزاده حسین کافوز سے
 او کیر امر او ایمان احمد کرمح ایچیان عادلشاه و قطبشاه بلارنش شتافته مبارکباد گفتند و از سینه که میان او
 پادشاه کجرات خوار نمازعت با لکچیزایل شده چنین کار معظم بوقوع پیوست در سد و تا و سب رایان
 طرف شده میامن حسن تدبیر کافوز کسی مدت پنجاه اندا جای مرسته که از زمان احمد نظام شاه
 انوقت ایل نشه بودند منطبع شده سی قلعه پی جنگ گرفت و شاه طاہر را محرم اسرار پادشاهی
 بر داندیدہ قطاع لایق داد و خواجہ ابراهیم را بخطاب لطیف خان و ساہاجی را بخطاب پرتاب رای نوشی
 نمود از معتربان در گاہ گردانید و عمارت باغ نظام را که کجراتیان خراب کرده بودند تا آن زمان مرست
 نموده بود سجا طرح اصلاح فرمود و چون اسمعیل عادلشاه در سنه شان و ثلاثین و تسعمایه بقصد تسخیر قلعه کلپان
 وقتہ دار از حیا پور نهضت فرمود امیر برید بنظام شاه طبعی شده طلب حمایت نمود و نظام شاه از روی غرور گفت
 بعد از شاه نوشتہ از تسخیر آن قلاع منع فرمود و عادلشاه سخنان درشت در جواب بقلم آورده که هرگز این نوع
 سلوک از شما مشاہدہ نیستہ بسبب چیت که ویرانی احمد کرده و اوقات سابق را فراموش کرده چنین فقرات نامبنا
 مرقوم سیکردند اگر بچیز و سرپردهائی پادشاهان مند و مغرور شده اند کنجایش ندارد و اگر بخطاب
 شاهی تقاضا میورزند اغنی مداین جاسب بوجہ اکل و اتم صورت یافته است چه که ما از شهنشاه ایران که فرزند پیغمبر آخر
 الزمان است خطاب شاهی یافته ایم شما را سرخیل کجراتیان باین مرتبه رسیدہ اید باری اگر از امثال این امور

برهان نظم شده

۴۱۲

پیشان شده اند ز بی سعادت و الا اینک با شمشیرهای برینند در میدان آمده ایستاده ایم از باغ نظام بیرون آید
وزور بازوی تهمت آن عادلشاهی بجا نظر آوردند نظام شاه از نفران خود شرمند شده در ساعت سر پرده بیرون
فرستاد و روز دیگر خود نیز نهضت فرموده در موضع آمنه پور که محصور کرده والد شهنشاده حسین بود چند
روز جهت اجتماع سپاه مقام نموده و بعد از آنکه حالت متبصره نماید با توپخانه استعداد جنگت بجهیل تمام عظمت
و شوکت مالا کلام متوجه سرقد عادلشاه گردید و بعد از تلاحق فریقین نایره قتال بالا گرفته از جانبین مردان مرد
و دلیران محسوس که نبرد در میدان تاخت و بغرب شمشیر بران و سنان جانستان خاک مسرکه بر بون
یکدیگر کل ساختند و بالاخره سگت بر لشکر احمد مکر افاده در اندروز هویناک غریب زاد های خرد سال
جبا پوری داد مردی و مردی دادند و لشکر احمد مکر را شکستند و شیخ جعفر معزول با سرداران برهان شاه
از آنکه سلامت بیرون آورده قریب دو سه هزار احمد مکر می کشته شد و توپخانه و اسب و فیل بسیار
به دست لشکر عادلشاهی افتاده عجب و تجتر برهان شاه تحقیر تمام یافت و بعد از چند کاه از
طرفین جمعی در میان آمده بر دو پا و شاه را در سنج و ثلثین و تسعایه در سر حد ملاقات دادند
و بعد از گفت و شنید بسیار چنان مقرر کردند که نظام شاه مملکت برار و عادلشاه ولایت تلنگانه را نسخ
ساخته و کن را میان یکدیگر متساوی بخش کنند قصار ادرا آن سنوات اسمعیل عادلشاه فوت شده حسین
مقدمت جبا و پدر گردید در سنه اربع و اربعین و تسعایه برهان شاه بدلاست و ارشاد شاه طایفه
محببت اهل البیت اختیار کرده نام خلفای ثلثه از خطبه بنید احتت عیاذا بالله و معاذ الله اما بزرگی این
فرموده است **بیت** بگرد سایه آن نسرو سعی قد باشد جاش زیر علم بنر محمد
باشد و چون نشان دوازده امام علیه السلام بنر بود و فردای قیامت نیز علم حضرت رسالت پناه بنر خواهد بود
بر آئینه برده نمونی شاه طایفه جز و ریاست خود بنر گردانید و بر آیان را وظیفه داده حکم کرد که
هر کویچه و بازار و مساجد و معابد بلعن و وطن خلفای هدایتین و پیروان ایشان مشغول باشند و از روزیکه
یوسف عادلشاه در کجیل نهاد و شاه از ترس امرای کبار حقی مذموب که را فتنی کشی بودند آهنگار

تاریخ فرشته

مردوم ساختند نظام شاه گامران کردید بتین این مقال چون مقتضی است که از احوال شاه طاهر چندی بشیح و بسط
مرفوم کردیم شاه طاهر از اولاد سلاطین اسمعیلیه مصر و افریقه است و ایشانرا علویه نیز گویند و در تاریخ نجیب
مطور است که اسمعیلیه در بلده مغرب و بحر بجزت سلطنت کردند و مدت دولت ایشان بعقیده ثلاث
دویت و شصت و شش سال امتداد یافت و اول کسیکه از انظار علویه ظهور کرد و ماکت زمام جهانباشی
ابوالقاسم محمد بن عبداللّه المهدی میگفتند و این مهدی بقول اکثر و اشهر از نسل اسمعیل بن جعفر الصادق
علیه السلام است حمد اللّه استوفی در عیون التواریخ اسمی آبی او را بدین نحو ثبت نموده المهدی بن محمد
بن الرضا بن عبداللّه بن النقی بن قاسم بن احمد الرضی بن اسمعیل بن جعفر الصادق ۱۲ ایل سنت و عتبت
مغربیان مهدی را از ذریت عبداللّه بن سالم بصری شمرده اند و ذمیره عراقیان او را از اولاد عبداللّه
بن میمون تدیح اعتقاد کرده اند و نسبه اسمعیلیه بر آنند که مهدی آخر الزمان عبارت از محمد بن
عبداللّه است و از حضرت خاتم الانبیا روایت کنند که فرمود علی مرا من ثلث ما ید بطالع الشمس من
مغربها گویند لفظ شمس در این حدیث کنایه از محمد بن عبداللّه است و یکی از اهل شیعه گفته
ولادت مهدی مغربی در شهر ستین و ماقین بوده و ولادت حضرت امام مهدی صاحب
الزمان بقول اثنی عشریه در سرمن رای در ثالث رمضان ده سنه ثمان و خمین و ماقین بود
و بر تقدیر صحت حدیث لفظ شمس عبارت از محمد بن حسن عسکری است الغرض سیادت علویه مصر باقی
نسب و مورخین سگو گشت اما چون حضرت رسالت پناه ۱۲ چنانکه مرفوم خامه تحقیق خواهد کردید در عالم رویا
بیرة ن شاه گفته که فرزندم شاه طاهر بر آنچه بگوید بان عمل نما و چنین خواب بمقتضای حدیث
صیح من رآنی فقد رآنی با اتفاق جمهور علماء به شیطان نمیتوان حمل نمود بعینیک سادات اسمعیلیه صحیح النسب
خواهند بود و نسبت شاخه سمر عبداللّه مشهور بدین موجب است شاه طاهر بن شاه ر سنی
القرین بن المولی ثومین شاه بن مومن شاه بن محمد زردوز المللق بشمس تبریزی پشاه حوز شاه
بن العالم بن مولی محمد بن مولا جلال الدین بن حسین جلال الدین بن کسبانه محمد بن مولا ناخسن العظیم بن المولی

برهان نظام شاه

۲۱۳

علی بن احمد مطرب مولی نزار بن مولی مستنصر احمد بن مولی محمد بن علی طایب سمرقند بن محاکم بن نزار بن المغزین اسمعیل بن
محمد القاسم بن عبد الله المهدی و نسبت عبد الله مهدی با امام جعفر صادق بروایت مشهور برین پنج است
عبد الله بن الرضا بن التقی قاسم بن الکوفی احمد بن الرضا المتمدن اسمعیل بن جعفر الصادق و الله اعلم حقیقت
حال را خواهد عطاء الله الملک جوینی در تاریخ جهان کشف میگوید که بعد از خلفاء راشدین در میان اسلام
جماعتی پیدا شدند که بغلاف رسیده بودند دور باطن بخدمت عالم و بعد م مواد جسمانی اعتقاد داشتند
ظاهر شریعت را باطن رسانیده گریز گاهی برای خود پیدا میکردند طواغیت اهل سنت را انکار مینمودند
و ایشان آل رسول را نصرت نکردند خاصه آنوقت که یزید و اتباع او چنین ظلمی صریح کردند و این سخن در میان
بود تا بروز کار امام جعفر صادق که اول پسر بزرگش خود اسمعیل را ولیعهد خود ساخت و چون اسمعیل شایسته
نموند او را عزل کرده امام موسی کاظم را ولایت عهد داد و روایت صحیح آنکه اسمعیل در عهد
پدر خود فوت شد اما جمعی که ایشان را کیسایان نامند گویند که اسمعیل بعد از پدر در حیات بود و چو اصل نفس
اول است که اسمعیل امام است نه موسی کاظم و بعد از اسمعیل ولد او محمد امام است و علویه مغرب
بمه از نسل او نید و محمد اسمعیل هم در عهد امام جعفر صادق بجانب نری رفت و محمد ابادری بوی منسوب
است چون او را فرزندان بسیار شدند بجانب خراسان و قندار و سند رقه در آنجا متوطن شدند
و اسمعیل از جانب والده نیز حسینی بود و اسمعیلیا نژاد و پیشوا بود یکی میمون قذاح و دیگری عبد الله
بن میمون و عبد الله بکوفه و عراق عرب رفت و پسری به سر راه او بود گفت من داعی امامم و ظهور امام
تزدیک است و شخصی را ابوالقاسم ناظمین فرستاده تا بدعوت مشغول شود مردم من قبول دعوت
کرد و شخصی را که ابو عبد الله صوفی میگفتند فرستاد و آن شخصیکه از فرزندان میمون قذاح بود با آن پسر پسر
رفت ابو عبد الله صوفی استقبال کرد و او سخن مغرب گفت امام منم و تا بر محصلت میگفت وقت
ظهور امام تزدیک است و خود را از فرزندان امام اسمعیل شمرده و عهدی نام کرده در امام القادر بالله
تجدید میفرماید بر بزرگان نسبت بود امام جعفر صادق فرستاد و بعضی گفتند که عهدی بی سنت و شبه

تہذیب روضہ

از نسل اسمعیل است و بنا برین روایت محمدی و اولاد او علوی خوانند بود و ملاحظہ بلا و مجسم یعنی حسن صباح و اتباع او کہ از جہل و ایمان اسمعیلیہ بودند و در بلاد قہستان و الموت حکومت کرده اند نیز بزرگوار و دانشمند و بعد از تر قسیم این روایت کہ در بعضی حکایات آئینہ مدخل دارد و مقوی کلام ارباب حسد و تهمت است بعرض ارباب کمال میرساند کونیکہ در او این دولت اسمعیلیہ کی از ایشان کہ بزرگ فضل و ورع العبادت داشت و در علم فقہ و تقوی و صحبت عوام رستی افزاشت ترک دنیا کرده بلباس درویشان درآمد و خلائق را بخدمت شایسته می دعوت کرده بہ خود اسمعیل را امام ندانست و اہل مصر و مغرب اعتقاد صادق و ارادت کامل بان ستیہ پیدا کرده در آنک زمان عتبہ علیہ اش مرجع طوائف انام گردید و فرزندان او یکی بعد از دیگری سجادہ نشین شدند و در تقویت مذہب شیخہ مسیو کوشیدند و بعد از آنکہ دولت اسمعیلیہ در سنج و ستین و خمساہ سمت القراض پذیرفتہ خطبہ بنام خلفای عباسی مرتین کردید و توطن سادات علویہ کہ وارث ملک بودند در انصوب متحرک گردید و ہر یکت بکوشہ شتافتند و در آخر کی از سادات سجادہ نشین در موضع خونکہ از مضامین قزوین است و در سرحد کیلان واقع است توطن اختیار نموده اولاد او سادات خذیہ مشہور گشتند و قریب مسجد سال و کسری مسجد ارشاد را بوجود آوردند و اسنہ و نژاد سلاطین و حکام محترم معزز و مکرم بودند چون خلافت و سجادہ نشینی بشاہ طاہر علیہ رسید و رتبہ او در علوم طاہری و باطنی و فصاحت بہان و طلاقت لسان و بنا بہت شان و سیرت و صورت از آبا و اجداد او کہ نت سبغان مصر و بخارا و کسرتند و قزوین و غیرہ دست امدادت بدانش مستحکم ساختہ باعث شہرت عظیم شدند و شہنشاہ ایران شاہ اسمعیل صفوی چون خودش از میان پیری و مرید کے صاحب دستگاہ گشتہ بمصبب جلیل القدر پادشہ رسید و بود ہر آئینہ در صدقات شد کہ سلسلہ جمعیت مشایخ مالکت محروسہ خاصہ سلسلہ مسیح حوہ بہرہ متاصل سازد و میزانشاہ حسین اصفہانی کہ نہ ظردیوان شاہ اسمعیل بود باشاہ طاہر ارادت صادق داشت کس نزد وی مرسل داشت و بوقت حال اور مطلع گردا سید شاہ طاہر سلامتی را منحصر در ترک درویشی و عبادت بجا سجادہ نشینی

برهان نظام شاه

۲۱۵

مقاله پنجم در وصیت
۹۵۴

در بسم جمعه و در اوایل سده است و عشرین و تنهایی در حوالی سلطانیه بواسطت میرزا شاه حسین و دیگر
ارکان دولت مجلس و لکنای پادشاهی در یافته در سلکت علمای حضور معظم گردید و از آنکه گاه گاه شاه
بجز عبرت در وی مسکن گریست شاه طلبه بوسیله میرزا شاه حسین منصب تدریس کاشان حاصل کرد
پد انجا رفت قضا را طالب و مریدان بجم آورده مسند تعلیم و تعلم رواج تمام یافت و مریدان نیز
از اطراف روی بکاشان آورده از باب و کلا تیزان بده از روی حد و عریضه در سر توت
شاه نوشته که اسمعیل و داعیان ایشان مانند صباح ریح و بیان استغنی است شاه طاهر
که درین عصر مقتدای انجاست است در ترویج آداب و سبب میگویند و طمان و سپهرای کسان و محمود
و زندیقان بر و مجتمع گشته شریعت پیغمبر رواج و رونق نموده و با سلاطین انکاف نیز ابواب سلطنت
و مکاتبات مفتوح و اردو شاه اسمعیل که بهاء طلب بود میگرد اطلاع بر مضمون عریض چون از سلسله شیخ
منوچهر بود حرف مذتب بهانه ساخته حکم فرمود که پروانه قتل او بنویسند میرزا حسین بر این
قضیه مطلع شده چون دانست که آن معاطه اصلاح پذیر نیست یکی از روزها کان جلد را که محتمل اعتماد بود
بکاشان بتخیل با دسر روانه کرده بزبانی چغام نمود که انیک پروانه چنین میرسد صلاح در آنست
که آن بزرگوار بجزو انکا هی برین حسب نقل مکان کرده از قتل و این پادشاه قهار بیرون رود
شاه طاهر سیم و مضطرب گشته از احوال و افعال قطع نظر نموده بسریده با اهل و عیال بسبعت تمام در او
سال مذکور در عین رستان و غلبه سرمای چله بفرسیت بند و رستان منوجه بندر جسر و ن شده و انکا
حسنه روزی که گشتی روانه بند رستان میشد انجا رسید و بعد از ادای ناز جمعه نسیم عنایت سبحانی بزرگ
مراد شاه طاهر وزیده ناز جمعه دیگر در بندر کووه که از بناده بند است در یافت کونید قورچیان که فرمان قتل
معهوب ایشان بود بکاشان رسیدند چون خبر فرار شاه طاهر شنیدند توقف ناکرده بسبعت هر چه تا ترازو بنا
مرد و قرار باب کمال شاکتند اما چون بر اده الله بان تعلق گرفته بود که شاه طاهر عاقبت محمود بلا و دکن را از فیض مقدم
شریف بکشین هم سازد و مسکن بکند یا پادشاهی اقباس معرفت نموده مسالکت مسالکت صلاح و سده بگرد

مقاله سیم روضه سیم
۸۵۳

و تا رسیدن فرستادگان پادشاه ایران بکنار دریای عمان بدو ساعت بخومی آن سید قدسی ماز
کبکیتی سلامت روانه بپندشده بود که سینه شاه طاهر از بندر کوه بشهر جاپور رسیده اسمعیل عادل شاه
چون بغیر از باب شمشیر هیچ وجه باطرافه دیگر عمامتی نداشت باحوالش نپرداخت قاصد گذاردن حج شده
از استخا سجان ببد رجبول رون کردید تا در غیبه توفیق سوار گشته زیارت مکه معظمه و مدینه رسول الله کرده از آنجا
بزیارت مرشاید محققه امیر المؤمنین و امام حسین علیه السلام و دیگر امامان مشرف گشته چون خاطر از خدمت مطهر
کرد و بوطن اصلی مرجعت مایه قضا را در اثنای راه وارد قلعه پرنده شده مخدوم خواجه جهان دکنه
که از امرای سلاطین بهمینه بود و بعد از استبان بنظام شاه ملطی شده در آن قلعه میبود از قدم سعادت
لایوم او خبر یافته بانواع تعظیم و تکریم او تظنی نمود و بمبالغه و الحاح التماس توقف کرده فرزندان او بقرابت
کتب علمی مشغول گشته قضا را در آمدت برهان نظام شایسته خلاف عادت استاد خود مولانا پیر
محمد شیروانی در پرسم رسالت نزد خواجه جهان دکنی بیرزده فرستاد و او در استخا بخدمت فیض بخش
شاه طاهر رسیده مکی دید بصورت بشر و جهانی مداباس و عدت بلیت عیشی بگاه دست
آموزی پوسنه وقت مجلس افروزی وجود استخا را در دل شکر و نعمت غیر مترقبه
در تب یکسال بخاندن کتاب محضی مشغول گشته در دکن سغله فدا که پرنده بوجود چنین بزرگوار می مزین
و منور است که مثل بر محمد استادی بشاکروی او افتخار دارد طاهر مخدوم قریب یکسال تقریبات
انگیزه در استخا ماند و چون با حمد کمر رجعت کرده بخدمت برهان شاه مشرف گردید استخراست پرسید که سینه
موجب درمکت چه بود جواب داد که درین عصر بصحبت دانشمندی که جامع علوم ظاهری و باطنی بود و مثل او
مدت عمر در ایران و توران و هندوستان فاضلی و عالی ندیده بودم معزز گشتم و بهر آئینه نعمت عظمی دانسته
بخاندن کتاب محضی پرداختم و از میامن نفوس او فیوضات نامتناهی شامل حال این بی بضاعت
کردید بسیاری از مجهولات و اسرار معلوم و مشکف گشت که طایر باشد پرواز پرسم انسانی را بجز
عالیه که کاشش راه نیت و عقل کخته دان عطلای ز ما را از اطوار شن آگاهی فی مشرف گشتم و آنرا

از عظمی

برهان نظام شاه

۲۱۸

مقاله سیم در سیم
۸۵۶

فوز عظمی دانسته بدرس خواندن مشغول شدم بیت در وصف کمالش عقلا حیرانند
بقراط حکیم و ابوعلی نادانند با این همه علم و حکمت و فضل و کمال در مکتب علم اوالف بی خوانند
برهان نظام شاه چون بسواره بصحبت علما و فضلا رغبت میفرمود خوانان صحبت و مجالست آن قدوه
انام شده در زمان مکتوبی شوق آمیز و محبت انگیز لفظ آورده مصحوب پیر محمد استاد به پرنده فرستاد
خلاصه مضمون آنکه بیت چو باد صبح کز درکن سوی حدیقه انس چو سرو ناز قدم به سجده کن پای
گذر خواجه جهان چاره ندانست بجهت شاه طایر سامان سفر سر انجام نموده در ستانه شان و عشرین و شصت
بصوب بلده احمد مکر توجه فرمود اعیان و اشراف آن بلده یک کا و که عبارت از چهار کرده باشد
با استقبال شافیه با عراز و اکرام وافر بشهر در آورند برهان شاه بعد از ملاقات مشمول عنایت
پادشاهان کرده اند و از جای مجایبان حضور ساخته پایتقد و منبرش را از سایر مقربان درگاه
گذرانید بیت تو چون کو بر قیمتی غم مدار که ضایع مگردانندت روز کار اگر
بیزه زرد و مدان کاز بیفتد شمعش بچویند باز و بعد از فراغ مهمات سلطان بهادر کهراتی زیاده از اول
در تعظیم و ادب کوشیده است تا عانو که درون قلعه احمد مکر که حالا مسجد جامع است مجلس درس
منعقد سازد شاه طایر بهو حسب گفته برهان شاه در بیفته دو روز اینجا رفته بدرس گفتن علمای پای
سخت مشغول میشد و جمیع علمای پای سخت اینجا حاضر شده مجلس عظیم ترتیب می یافت و برهان نشا
که ذوق سخن بسیار داشت اکثر اوقات در اینجا حاضر شده بدو ذوق ادب می نشست تا درس
و بحث مفروق نمیشد برینخواست روزی زمان مباحثه بطول انجامیده بعد تفرقه مجلس برهان نشا رسیده
تقاضای بول بتجلیل بدرون حرم رفت و دایه را گفت که مراد ذوق شنیدن سخنان خوب انقدر
غالب است که اگر از شدت تقاضای بول تکدر بدن و شکم پیدا کرد تا سخن تمام نشود از جای
برنجیزم الغرض چون مدتی برین نوع بگذشت طایفه ممدویه چو پوری را که از ایشان فریب
ندیده و تخر خود یکی از ایشان داده بود از بلده احمد مکر خراج فرمود متعارن استحال شمراده عبد القادر

۹۲۸

تاریخ فرشته

مقاله سیم روز سیم
۱۵۱۸

که برادر امیر علی شهنشاه حسین و کوچکترین پسران بود سوه مزاج بهر ساینده به تب محرق گرفتار گشت و
بره نسا که تعلق و محبت بسیار با او داشت مضطرب گشته فاسم بیک حکیم و دیگر حکمای مسلمان همسند
راجع کرد و گفت در معالجه این فرزند لبسته که حیات او بسته است مساعی جمیل مبذول دارید
و اگر دانید که پاره از جگرم چندان دوی در کار است من در انساب مضایقه ندارم بهلیم بنگانید و حکوم
بر آورده در علاج او صرف نمائید که حیات او بر جیاس خود میگذرد قضا را به چند حکمای درگاه در اصلاح
من میگویشید اثری بر آن مترتب نشود روز بروز زیاد گشت کار بجای رسید که بر نسا
از غایت اضطراب بجهت بمانند و مجازت در صدقات به بخاندان نسا و از کافر و مسلمان بچاکس نماند
که از دور پوزده دمای خیر کرد و شاه خطاب که همیشه در فکر ترویج مذہب انا عشریه بود در وقت فرجه
یافته معروض داشت که در شغای شهنشاه پیری بخاطر رسیده لیک در اظهار آن صد هزار خط
می بینم بر آن نظام شاه که در حصول شغای فرزند باقصی انقباض میگویشید از شنیدن این سخن دست بردار
شاه طایر مستحکم ساخته گفت آنچه مرکز خاطر قدسی ما اثر است بیان فرمائید من در انساب حسب الامکان
جهد و جهد بجای آورده آنچه شرط انصاف است بجای آوردم و نگذارم که کسی گزند بدست تو رساند
شاه طایر سه گفت از بیگانه اندیشه ندارم از آن می ترسم که موافق مزاج شهنشاه نیامده مرا متعجب
بگردد معاقب سازد و از نظر کیمیا اثر افتاده بشاشت اعدا مبتلا کردم بر نسا شاه پیش از پیش مشتاق شنید
طریق شغای فرزند شده مبالغه و ابرام از سر برد شاه طایر جرات نموده بار اول بمبقره گفت عهد
و نذر کنید که اگر شاه براده عهد القادر است شفا باید بیلع کرانایه در راه حضرت ائمه معصومین با دلا و ایشان
که چهارب از سادات اند اصل سازید بر نسا گفت دوازده ماه میگذرد شاه طایر سر بیان نمود
اول علی مرتضی است و اما و ابن عم محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و شوی حضرت فاطمه زهرا و امام حسن
و امام حسین و فرزندان فاطمه زهرا علیهم السلام است و همچنین باقی امامان را یکت بنام و صفت
خاطر نشان کرد بر نسا شاه گفت من حرف دوازده امام از حاله خود در ایام طفلی شنیده بودم و
بعد از

برمان نظام شد

۲۲۰

و بعد از آن این سخن بکوشش من نرسیده بود مگر الحال که تو کفنی هرگاه ما به تجت نماز فرستاده تدر تا
 مقاله بسم روضه بیغم
 کرده باشیم چه شود که بنام فرزندان مرتضی علی و بی بی فاطمه لوازم نذر بجای آوریم تاه طا هر چون اورا اعلا
 دید گفت مقصود محض نذر بنام ایشان نیست مدغای من چیزی دیگر است اگر پادشاه با من عهد کند
 که آنچه من عرض کنم اگر موافق طبع بیا یون نباشد آزار جانی نرسانیده مرا و فرزندان مرا رخصت کند و بسن
 کنون حاضر بر طبع عرض خواهم نهاد بر مان شاه قبول المعنی نموده لوازم عهد و پیمان بجای آورده
 و بصحف اقدس و صیغه و الله و بالذم قسم یاد کرد که تو آزار جان من نرسانم و نه پسندم که دیگری تو نیز
 توشش برساند عیبت بدارنده آسمان و زمین کنو ما به دارد جهان و چین
 خدایی کنو هر که آگاه نیست خورد ابدان میخورد راه نیست که از زمانه بینی بجز لطف و مهر
 اگر از روش با زمانه سپهر چون خاطر شاه طاهر از محمود شمر یار از مدغنه پیر و خست زبان بدعا
 دوام و لوتش کشاده گفت امشب شب جمعه است پادشاه نذر کند که اگر حضرت باری بیکت خود
 و منزلت حضرت رسول و دوازده امام در چین شب شمرزاده عبدالقادر را شفا بخش خطبه امیه اشانی عشر
 خوانده در ترویج مذہب ایشان بکوشد بر مان نشاء که اصلا مکان شفای فرزند نداشت و از حیات
 او ناپس کشته بود از شبندن این سخن خوشوقت گردیده در ساعت بدان بیخ که مذکور شد دست
 بدست شاه طا بر داده عهد و پیمان بجا آورده شاه طاهر بمنزل خود زرقه در امشب نزد کیف پلنگت
 شاهزاده عبدالقادر نشسته بر چند سچی می نمود که لحاف بالای وی اندازد که لقرقن هو انشود از حدت
 حرارت و توانست دست و پا زده دور می انداخت بر مان نشاء گفت چنین معلوم میشود که عبدالقادر بعین
 امشب همان ماست از بالای پلنگت بزر اندازند تا نسیم دنیا بر او زیده ساعتی خوشحال باشد
 و تا قریب صحره همچنان نشسته طول و محزون بود و سر بر کنار پلنگت عبدالقادر نموده بخواب رفت در آن
 اتنا دید که شخصی نوبرانی از مقابل او می آید در هر طرف او شش کس اند بر مان نشاء پیش رفته بروی سلام
 شخصی گفت این بزرگ را می شناسی که گبست حضرت محمد مصطفی است و آنها که در بین و بسا نا آذ و جازده

مقاله نهم در صمیم
شده

اما در این اثنا حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله دست فرمود ای برهان خدا یعنی بیکت علی
و فرزندانش عبد القادر را شفا بخشید باید که از گفته فرزندم ظاهر است و زنتی بر شاه از کمال لباشست
و خوشحالی از جواب برخاست دید که لحاف بالای عبد القادر است از والد عبد القادر و دایه او که بیدار
بودند پرسید چون لحاف را دور کرده بودیم که لحاف بر روی شانه کفشد ما پنهان شدیم ~~بجای~~ لحاف
خود بخود بگفت آمده بالای عبد القادر پوشیده شده از مشاهده آن حال بر ما بنوعی و پیش غالب گشت
که قوت حرف زدن نماند بر شاه دست زیر لحاف کرده دید که اثر تب مانده و بخلاف شبهای گذشته
بجواب شیرین رفته پس نوازم سکر آتشی بجای آورده هم در آنوقت یکی از خدمتکاران حضور را طلب شاه
طالبه فرستاده اشخص رفته حلقه بردارد و شاه طالبه که دستار از سر خود برداشته و جبین عجبند
شکستی بدرگاه سلطان پی نیاز گذاشته شفا می عبد القادر مسلت مینمود از شنیدن آمدن خدمتکار
مضطرب گشته که مبادا پاوش از گفته او آزرده شده قاصد قتل گردیده باشد یا عبد القادر را اجل مقدر
رسیده باشد آن نذر را بر خود مبارکت ندانسته باشد مقارن استحال یکی دیگر آمده خوف و هراس بیشتر شد
خواست که دیوار عقب خانه فرو داده فرار نماید که ناگاه بغت مست کس دیگر متعاقب بطلب می آمدند شاه
طالبه بر رضا بقضا داده لوازم وصیت بجای آورده و ابل بیت را وداع کرده بخدمت شمر یا رشتافت
چون خبر قدم او سموع بر شاه نشاء کردید بخلاف عادت تا دروازه استقبال کرد و دستش گرفته بر
بالین عبد القادر برد و گفت آنچه لوازم مذمب ایشی عشری است تعیین کن تا بان قیام نمایم شاه طالبه
در آن باب مضایقه کرده گفت اول شمشاه حقیقت حال را بیان نمایند آنگاه این خاکسار آنچه داند
بعرض رساند بر شاه گفت آنقدر صبر مدارم سخت آن مذمب اختیار میکنم بعد ازان آنچه دیده
بیان کن شاه طالبه گفت با خلاصی که مراد خدمت پادشاه است تا بر حقیقت اطلاع نیابم محالست که لوازم
این مذمب معروض دارم بر شاه شاه قصه خواب و حکایت لحاف با تمام بازگفت شاه طالبه
باطمینان خاطر اسمعی دو آزرده امام و مناقب ایشان یکی گفت مذکور ساخته گفت ارکان و قوا

برهان نظام شاه

۲۷۲

این مذهب تولا با بل البیت و تبر از احدای ایشان است برهان شاه در آن سحر فاضل اثر جام ^{مجلس} شارح مقاله سیم در صمیم
اهل البیت نوشیده بدین بیت مترجم گشت **بیت** چه مبارکت سحری بود چه فرخنده
شبی آن شب قدر که این تازه بر اتم دادند و شهادت حسین و عبدالقادر و والده ایشان بی بی آمنه و دیگران
از ذکر و اناس و سایر اسرار آن شهاب اعتقاد بسره و رکشند و لوای محبت اهل بیت ^{نشینند} برافز
و چون آفتاب خاور با تیغ و تبر از مشرق بدایت سر برآورد بر شاه نشاء خواست که خطبه اشعی عشر خوانده نام ^{سخن}
ثلاثه ساقط گرداند شاه طاہر در آنوقت از عجلت و شتاب نمودن مانع آمد گفت صلاح دولت در آن
است که فی الفور این سر را فاش نکنید ^{بهر آنکه} اول علمای چهار مذهب را جمع کرده بگویند که من طالب مذهب
حتم بکی اتفاق نموده یکے ازین چهار مذهب اختیار نماید تا من از مذهب خوش کرده از مذهب دیگر
احتراز کنم بر شاه بگفته شاه طاہر علم نموده ملا پیر محمد استاد و افضلان ثانی و ملا داود و بلوی و دیگر علما
چهار مذهب که در احمد نگر مجتمع گشته بودند بر روز درون قلعه در عمارتی که مدرس شاه طاہر بود حاضر گشته
با یکدیگر بحث مینمودند و هر یک از روی جد و جهد بر حقیقت مذهب خود بر اہمین اقامت کرده دلایل دیگران
و بسیار گفتند و اکثر اوقات برهان شاه در مجلس حاضر گشته از آنکه با اکثر مسایل علوم آشنا نبود و سرد و غیر متین
و بعد از آنکه شش شاه اوقات از باب علم برین منوال گذشت برهان شاه بتاء طاہر گفت که عجب
صحتی مشاہدہ میشود ہر گاہ حقیقت یکی از مذہب و ترجیح آن برد دیگری متشخص نشود و ہر گاہ دعوی بصحت
ملت خود نمایند من چگونه یکی از انہا را اختیار نمایم اگر مذهب دیگر باشد بگو تا من و بطلان این
سخن طر آورم شاه طاہر گفت یکت مذہبی دیگر است کہ آنرا اشعی عشری میگویند اگر حکم شود کتب ایشان
نیز سخا طر آوریم برهان شاه بدان اشارت کرده یکی از علمای آن طایفہ را کہ شیخ احمد نجفی میگویند بعد
تجسس بسیار پیدا کردند او با علمای چهار مذهب معارض شدہ شاه طاہر در تقویت او مسی کوشید
و ایشان چون دانستند کہ شاه طاہر شیوہ مذہب است بکی اتفاق نموده خصمانہ پیش آمدند اکثر اوقات
ترجم شدہ از مجلس بر میخواستند و رفتہ رفتہ کار ریجایی رسید کہ شاه طاہر همچنین از کتب اہل سنت و مینا